

پیرغلام محله کهنه بیست، طبقه بالای خانه اش را وقف آموزش مداحی نوجوانان و فعالیت های اجتماعی محله کرده است

## مدرسه ارادت به اهل بیت (ع)

داستان جلد



سحر نیکو عقیده اید پیدا کردن خانه اش کار سختی نیست. از همان ابتدای کوچ که ۲۶ پرچم های مشکی و سبز سر در خانه به چشم می آید. از در نیمه باز و حیاط عبور می کنم و چند پله مرا به طبقه بالا و حسینیه کوچکی می رساند که این روزها به مناسبت محرم سیاه پوشی شده است. دیوارها با پرچم ها و کتیبه های عزاداری پوشیده شده اند و گوشه ای از فضا هم به وسایل مورد نیاز برنامه های هیئت مثل میکروفون اختصاص دارد.

عنایت!... اخگر که اهالی محله او را به عنوان پیرغلام مهربان محله می شناسند. با حوصله از گذشته اش می گوید: از روزهایی که کودک بوده و عشق به اهل بیت (ع) در دلش جوانه زده است. او مسئول مجمع الذکرین امام حسن مجتبی (ع) در محله کهنه بیست (موعود) است. ۵۹ سال دارد و دغدغه مند و فعال است. آن قدر غرق فعالیت های هیئت شده که طبقه بالای منزل خودش را هم به همین فعالیت ها اختصاص داده است: حسینیه ای کوچک که در دل آن به جوانان و نوجوانان محله، مداحی آموزش می دهد. بسته های معیشتی را برای توزیع بین مدد جوهایشان آماده می کند. در ولادت ها جشن برپا می کند و...

عملیات ها از من می خواستند بخوانم. دور هم جمع می شدیم و نوحه می خواندیم. شعرهای حماسی هم بلد بودم و می خواندم. همه با جان و دل گوش می دادند و حال و هوای عجیبی داشتیم. در میان روزهایی که با صدای انفجار و اضطراب عملیات گره خورده بود، همین روزه ها و نوحه ها برای رزمنده ها فرصتی می شد تا دقایقی از فضای جنگ فاصله بگیرند و دلشان را به نام اهل بیت (ع) آرام کنند.

برای عزاداری سیدالشهدا (ع) برنامه ای در نظر گرفته نشده، خودش دست به کار می شود؛ آن زمان حقوق سربازها خیلی کم بود؛ ماهی پنجاه تا تک تومانی می دادند. من با همان حقوق رفتم قند و چای خریدم و گفتم باید برای امام حسین (ع) کاری کنیم. همان اقدام ساده کم کم به برگزاری مراسم عزاداری در یادگان منجر شد. هر چند مسئول یادگان در ابتدا چندان موافق این کار نبود. استقبال سربازان باعث شد برنامه ها ادامه پیدا کند. او تعریف می کند که شور عزاداری آن قدر زیاد شده بود که بعضی از سربازها مرخصی ساعتی می گرفتند و همراه هم به هیئت های محله تهرانسری می رفتند. آنجا هم آقای اخگر مداحی می کرد و به گفته خودش، تشویق و استقبال مردم انگیزه بیشتری به او می داد تا این مسیر را ادامه دهد. بعدتر هر چهارشنبه شب در یادگان، جلسه قرآن خوانی و مداحی راه افتاد که او پایه گذار آن ها بود.

### نوحه خوانی در خط مقدم

چند ماه بعد، محل خدمتش تغییر می کند. ابتدا به اهواز و بندر امام اعزام می شود و مدتی در بخش مهمات سازی فعالیت می کند. اما دلش می خواهد به خط مقدم برود. به همین دلیل با اصرار خودش، راهی منطقه عملیاتی فاومی شود و به عنوان تک تیرانداز در جبهه حضور پیدا می کند. جنگ فضای سخت و پرتلهایی داشت. اما مداحی آنجا هم از زندگی اش جدا نشد. وقتی از آن روزها حرف می زند، انگار دوباره به سال های جبهه برگشته است. او می گوید: بچه ها بین

### مسجد، کلاس درس زندگی

آقا عنایت!... در محله طبرسی بزرگ شده است. آن روزها به تشویق بزرگ ترهای محله، در مسجد امام حسن عسکری (ع) دعای توسل و کمیل می خوانده. خودش می گوید همان تشویق ها باعث شد پایش به مجالس مذهبی باز شود و این مسیر را جدی تر دنبال کند. در این میان، نقش مادرش را هم فراموش نمی کند: «مادرم برای تشویق من به امام جماعت مسجد هدیه می داد تا به عنوان جایزه به من بدهد؛ کاری ساده اما اثرگذار که باعث شد انگیزه بیشتری پیدا کنم و با شوق بیشتری در برنامه های مسجد حضور یابم.» همین علاقه رفته رفته او را به سمت مداحی کشاند. حضور در جلسات مداحان نام آشنایی مثل حاج مؤید و مرحوم مرشد قاسم، نگاهش را به این عرصه جدی تر کرد. این جلسات برای نوجوانی علاقه مند به اهل بیت (ع) فقط یک محفل مذهبی نبود؛ آنجا شبیه مدرسه ای بود که مسیر سال های بعد زندگی ام را شکل داد.

### ساختن حسینیه در یادگان

علاقه ای که از سال های کودکی در وجودش شکل گرفته بود، با گذشت زمان کم رنگ نشد. مداحی برای او فقط یک فعالیت مناسبتی نبود؛ بخشی از زندگی اش شده بود و هر جامی رفت، همراهش بود. حتی سال ۱۳۶۳ که به خدمت سربازی اعزام شد. او از خاطره ای مربوط به روزهای نخست سربازی اش در یادگان شهید بروجردی تعریف می کند. روزش به یادگان هم زمان با آغاز ماه محرم بوده است. وقتی می بیند

